

محمد تقی سینا لی

حقوق از لحاظ قابلیت نقل و انتقال

پرتال جامع علوم انسانی

حقوق از نظر قابلیت برای نقل بدیگری بوسیله صلح و امثال آن و انتقال آن بورثه بواسطه فوت ذیحق و اسقاط آن از طرف ذیحق باقسام مختلفی تقسیم شده است که عمده اقسام آن بشرح زیر است.

۱- حقوقی که قابل نقل بدیگری است و با صلح آن را می‌توان بدیگری واگذار نموده و نیز بافوت ذیحق بورثه او منتقل می‌شود و نیز می‌توان آنرا اسقاط نمود مانند حق خیار فسخ معامله در معاملات شرطی که این حق از لحاظ علمی

قابل نقل و انتقال بوده یعنی می‌توان آنرا بدیگری صلح نمود و با فوت ذیحق بورته او منتقل میشود و ذیحق می‌تواند از آن صرف نظر و آنرا اسقاط کند.

ولی ناگفته نماند در ماده ۳۹ قانون ثبت اسناد و املاک این حق را قابل اسقاط ندانسته است و نیز مانند حق الرهانه و حق الشرط و حق التجحر که این حقوق قابل نقل و انتقال و اسقاط می‌باشند. دوم حقوقی که قابل نقل نبوده و نمی‌توان آنها را بدیگری واگذار نمود ولی با فوت ذیحق بورته او منتقل و ورته در استفاده از آن حق قائم مقام مورث می‌شوند و نیز آن را می‌توان اسقاط و از آن صرف نظر نمود مانند حق الشفعه. سوم حقوقی که قابل نقل نبوده و با فوت ذیحق بورته او منتقل نمی‌شود ولی ذیحق می‌تواند از آن صرف نظر نماید مانند حق الغیبه و حق الافتراء اگر شخصی از دیگر غیبت کرد و در غیاب او از او بدگویی نمود و یا بدیگری افتراء زد شخصیکه از او غیبت شده و یا باو افتراء زده شده حقی بسر مغتاب و مفتری دارد ولی این حق قابل نقل نبوده و نمی‌توان آن را تحت عنوان صلح مثلا بدیگر نقل داد و با فوت مغتاب عنه و منقری علیه این حق بورته او انتقال داده نمیشود ولی ذیحق می‌تواند از این حق صرف نظر کند و آنرا اسقاط نماید. چهارم حقوقی که قابل نقل نبوده و با فوت مورث بورته انتقال داده نمی‌شود و صاحب حق هم نمی‌تواند آنرا اسقاط نماید.

مانند حق الولايه برای پدر و جد پدری و حق الولايه برای حاکم شرع در موارد مخصوصه و حق الاستمتاع برای زوج و حق الوصایه که این حقوق قابل نقل و انتقال و اسقاط نمی‌باشند.

در قسم چهارم اشکال کرده‌اند که چگونه می‌توان بر این قسم اطلاق حق نمود و حال اینکه ذیحق نمیتواند آنرا اسقاط نماید در صورتیکه ذیحق مالک چیزی بوده و بر آن تسلط دارد و هر مالکی می‌تواند از مملوک خود اعراض نماید و از طرف دیگر قابلیت اسقاط از مقررات حق بوده و لازمه طبیعی هر حقی این است که صاحب

آن بتواند از آن صرف نظر کند و آنرا اسقاط نماید و بعبارة دیگر قوام هر حقی بقابلیت آن برای اسقاط می‌باشد و فصل مانیر بین حق و حکم همین قابلیت اسقاط در حق و عدم قابلیت آن در حکم است که اولی را می‌توان اسقاط و از آن صرف نظر نموده بخلاف دومی و لذا اکثر علماء اعلام قسم چهارم را از زمره حقوق خارج دانسته و آنرا از احکام شرعی می‌دانند مانند حق رجوع برای واهب در هبه و حق خیار فسخ عقد نکاح برای زوجین در موارد عیوب مخصوصه که در قانون مدنی بآنها اشاره شده است که در این قبیل موارد حق بمعنی جواز است که از احکام شرعی است.

این استدلال برای اخراج قسم چهارم از زمره حقوق چندان قوی نیست زیرا حق یک مرتبه ضعیفه از ملکیت نمی‌باشد و ملکیت یک نوع اضافه بر رابطه حقوقی بین مالک و مملوک است و در علم معقول ثابت است که مقوله اضافه اعم از اضافه واقعیه مانند ابوت و نبوت و یا اضافه اعتباری مانند ملکیت قابل شدت و ضعف نمی‌باشند که مرتبه شدید آن ملکیت و مرتبه ضعف آن حق بوده باشد بلکه قابلیت هر حقی برای نقل و یا انتقال و اسقاط از ادله مثبتة آنها استنباط می‌شود زیرا قابلیت و عدم قابلیت برای هر یک از امور مذکوره تابع دلیل مثبتة آنها و تناسب حکم و موضوع و مصالح و حکمی است که موجب وضع آنها شده است مثلا حق الوالیة برای حاکم شرع از لحاظ مقام رفیع حکومت شرعیه او بوده و یادر باب حق الوصالہ این حق که از طرف موصی بوصی داده شده است بواسطه خصوصیت شخصیه او بوده که غیر او از نظر موصی واجد آن نبوده‌اند و لذا نقل و انتقال آنها بدیگری مورد ندارد و چون حق فریور در باب ولایت برای رعایت حال مولی علیه و در باب وصایت برای رعایت حال موصی است لذا این حقوق قابل اسقاط نمی‌باشند و اسقاط آن معنی نخواهد داشت.

بخلاف حق خیار فسخ برای احد متعاملین چون این حق برای ارفاق حال

متعاملین وضع شده و ذیحق سلطنت بر فسخ عقد معامله و امضاء آنرا دارد لذا می-تواند از این حق صرف نظر نماید.

و همانطور در باب شفعة وضع این حق برای رعایت حال شفیع و جلوگیری از متضرر شدن او بواسطه شرکت با شخصی است که ممکن است توافق اخلاقی با او نداشته باشد و چون شفیع می تواند در صورت تمایل خودش ضرر اخلاقی را تحمل نماید لذا می تواند از این حق صرف نظر کند و چون مصلحت تشریح این حق تضرر شریک بوده است لذا نقل بدیگری مورد ندارد و نیز حق الرهانه از حقوقی است که خود او بدون نقل دین و طلب بشخص دیگر مورد نخواهد داشت زیرا وثیقه بودن مالی نزد غیر دائن و طلب کار غیر معقول است بلی این حق را به بیع دین می توان بشخص دیگر واگذار نمود.

خلاصه برای اثبات اینکه حقی قابل نقل و یا انتقال است و یا آنکه آنرا می توان اسقاط نمود باید باده مربوطه آنها مراجعه و مناسبات حکم و موضوع و مصالح و حکم تشریح آنها را مورد بررسی و مذاقه قرارداد و بصرف اینکه حقی قابل نقل و انتقال و اسقاط نشد نمی توان گفت که آن حق از زمره حقوق خارج و از احکام شرعی است و اطلاق حق بر این قبیل حقوق بمعنی لغوی حق می باشد نه بمعنی اصطلاحی و حق بمعنی خاص. *طالعات فقهی*

و بالجمله در باب احکام هیچگونه اضافه و رابطه حقوقی بین شخص و چیزی وجود ندارد بخلاف در باب حقوق که بین شخص و چیزی رابطه و اضافه حقوقی موجود است.

در باب حق الوالایة و یا حق الوصایه یک نوع رابطه حقوقی بین ولی و مولی علیه و بین وصی و موصی له و موصی به موجود است و آنچه دلیل بر بسودن خیری حق و حکم وجود اضافه و رابطه بین ذی حق و مورد حق در باب حقوق و نبودن هیچگونه رابطه ای در باب احکام است.